اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت دوازدهم)

عشق (۲)

۱) مفهوم عشق جزو فلسفه دنیای شیاطین است

همانطور که در قسمتهای قبلی گفته شد، عشق فلسفه دنیای شیاطین است و آنان عدم سجده برای آدم را بر اساس همین جور فلسفه ها بنیاد نهاده اند. آنان این فلسفه ها را به دنیای ما انسانها نفوذ داده اند . شیطان در هر جایی از جهان نمادهایی از خود به جا گذاشته است و به طرز عجیبی آدمها را غل و زنجیر کرده است. عشق مربوط به دنیای واقعی نیست و مربوط به دنیای خیالی است. به همین خاطر، اکثرا شعرا دم از عشق و عاشقی میزنند؛ ما افراد عادی، حتی اگر ده نفره با هم تلاش کنیم، نمی توانیم حتی یک بیت شعر در مورد این جور فلسفه ها بسراییم!؛ مشخص

است که این فلسفه ها از دنیای شیاطین و از طریق آلفا و آواز و اشعار و سایر اسباب خلسه گی به دنیای انسانها نفوذ کرده است. کسی که در این حالات خلسه نباشد، نمیتواند از این جور حرفها بزند. شیطان فقط آدمها را وسوسه نمی کند بلکه سعی میکند فلسفه های خودش را هم میان آدمیان گسترش دهد زیرا این روش ماندنی است و کار را برای او و جنودش راحت می کند.

۲) تغییر در خلقت الهی

مفهوم عشق که در جامعه ما اکنون گسترش پیدا کرده است باعث افزایش عمل های جراحی و آرایش ها و پیرایش های غیرمنطقی شده است زیرا فردی که به عشق معتقد است دنبال جذب شده گی و یکی شدگی و وحدت وجود و یا تسلط بر دیگری است. بنابراین او طبق این هدف در زندگی پیش می رود، او دنبال این است که از هر روشی جنس مخالف و یا حتی غیر مخالف را عاشق و شیفته خویش کند. این روش غیر منطقی و غیر قرآنی باعث نابودی خانواده ها میشود. شیطان با این کارها میخواهد که روال زندگی عادی را از افراد بگیرد و آنان را به مفاهیم غیر خدایی جذب کند تا که وقت آنان را در زندگی تلف کند و از آخرت بازدارد. خیلی از زنان بخاطر اینکه مردان را عاشق خویش کنند؛ در خلقت خدادادی خویش دستکاری میکنند و بیشتر مواقع لذت زندگی واقعی را از خود می گیرند. یا اینکه

زنان و مردان ناخواسته در یک مسابقه جذابیت در اجتماع می افتند و فکر میکنند با این روش ، مقدمه لذت را برای خود فراهم میکنند. در حالیکه لذت واقعی ، لذتی است که خدا به مردم اعطا میکند. خداست که خوشبختی و بدبختی را تعریف میکند. خداست که می گریاند و می خنداند. آن خالق متعال بهتر میداند که چه روشی ما را خوشبخت میکند و چه روشی مناسب زندگی نیست.

وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى ﴿۴۲﴾

و اینکه پایان [کار] به سوی پروردگار توست (۴۲)

وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى ﴿۴۳﴾

و هم اوست که می خنداند و می گریاند (۴۳)

وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا ﴿۴۴﴾

و هم اوست که می میراند و زنده می گرداند (۴۴)

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى ﴿۴۵﴾

و هم اوست که دو نوع می آفریند نر و ماده (۴۵)

مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى ﴿۴۶﴾

از نطفه ای چون فرو ریخته شود (۴۶)

۳) عشق نوعی تسلط بر دیگری است

یکی دیگر از منطق های شیاطین این است که به جای یادآوری و ذکر خدا ، آنها را به سمت لذت بردن از مفهوم "مالکیت" سوق می دهد؛ مثلاً کسی که که یک باغ دارد تمام لذت او در این خلاصه می شود که او مالک است، در حالی که این نوع لذت اهمیتی ندارد. فرد باید در این که خدا به او یک نعمتی داده است برای یادآوری خدا و برای نزدیک شدن به او استفاده کند. در عشق هم، فرد همواره از مالک شدن یک فرد دیگر لذت می برد و این را یک پوان مثبت برای خودش در نظر می گیرد؛ در حالیکه آدمیزاد باید جوری زندگی کند که خود را مالک دیگران نپندارد و سبکبال باشد. مثلا یک زن و یا یک مرد از اینکه زوج و یا زوجه خویش را از جهات مختلف تملک کرده است و تمام توجهات و خدمات او را به خودش جذب کرده است، لذت می برد و این حس شیطانی را در خود پرورش داده است و به آن تکیه میکند. اگر روزی کوچکترین خللی در این توجهات و خدمات بیفتد؛ او خود را در عشق شکست خورده به حساب می آورد و جوری وانمود میکند که انگار دنیا برایش زیر و رو شده است. عشق زندگیهای شیشه ای بوجود می آورد که بسیار لرزان است و در لبه پرتگاه و آتش بنا شده است.

در حالی که روابط بین زوجین باید براساس احترام باشد؛ اما در عشق ، احترام بی معنی است. زیرا زوجین در عشق میخواهند که تا حد اکثر ممکن و غیرممکن، همدیگر را به بردگی بگیرند. طوریکه مالک هم شوند. در مکتب عشق، زندگی ها

فقط به همین روش بیمه میشود. اگر روزی روزگاری ، یکی از بندهای این بردگی بگسلد و یا سست شود، زوجین فکر میکنند که زندگی آنها به پایان رسیده است!

همانطور که پرخوری برخلاف سلامت طبیعی بدن ماست، عشق هم برخلاف غریزه طبیعی خدادادی انسان است. عشق باعث میشود که عاشق بجز معشوق و امور مربوطه چیز دیگری را نبیند. در بیشتر موارد این افراد بندگی خدا را از یاد می برند. زیرا از سیستم خدا خارج شده اند و خودشان دنبال بنده هستند.

یک زن برای عاشق کردن مردان، مجبور است که در مورد سن و یا موقعیت خانوادگیش دروغ گوید و هر روز یک نوع آرایش کند و تمام این کارها به این خاطر است که نمایشی به اجرا گذاشته است خیالی و البته نباید این نمایش هیچوقت تمام شود. زیرا طرف مقابل هم جذب این نمایش شده است و نبود این نمایشات یعنی شکست رابطه دو طرف!

دراین گونه نمایشات، واقعا زنان بیشترین ضرر را میکنند و ضربه روحی زیادی می خورند و واقعا اینها چیزهایی نیست که یک زن به آن نیازمند باشد و فقط افتادن در فلسفه شیطانی است.

۴) عشق پایه و اساس عرفانهای جدید

اشو پایه گذار یکی از عرفانهای دنیایی میگوید:

((عشق، از آمیزش جنسی زاییده میشود و آنگاه عبادت از عشق زاییده میشود و آنگاه خداوند در اثر عبادت در انسان تجلی می یابد و این انسان به بالاتر و بالاتر و به اوج گرفتن ادامه میدهد.))

از نظر اشو، عشق مهمترین رکن زندگی است و باید همه چیز فدای عشق شود. اشو میگوید که ازدواج عشق را از بین می برد. او میگوید که در مسائل زناشویی، انسانها باید مثل حیوانات باشند و محدودیتی نداشته باشند. اشو در این مورد توجه نمی کند که حتی حیوانات هم در مسائل زناشوئی قوانین خودشان را دارند و محدودیتهایی دارند.

اشو روابط سالم ازدواج را قبول ندارد؛ او میگوید که عشق شکست میخورد ولی ازدواج شکست نمی خورد و به تو آرامش میدهد و او در ادامه میگوید که خطر اصلی اینجاست که تو به یک اسباب بازی راضی میشوی!

همانطور که میبینید ، اشو حرفهای به ظاهر، خام پسند میزند؛ حرفهای او عده خاصی را فریب میدهد. زیرا فلسفه او بر پایه رفع نیازهای جنسی است. او فکر میکند که رفع نیازهای جنسی آدمی را به کمال میرساند. حال آنکه این نیازهای جنسی نیست که انسان را رشد میدهد؛ بلکه رعایت قوانین و حریمهای خداست که انسان را رشد میدهد. از نظر اوشو، قوانین دینی لهو و لعب هستند و محدود کننده هستند. از نظر او قوانین دینی مخالف لذت هستند. او لذت را در دور زدن قوانین دینی میداند!

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿۷۰﴾

و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفته است رها کن و [مردم را] به وسیله این [قرآن] اندرز ده مبادا کسی به [کیفر] آنچه کسب کرده به هلاکت افتد در حالی که برای او در برابر خدا یاری و شفاعتگری نباشد و اگر [برای رهایی خود] هر گونه فدیه ای دهد از او پذیرفته نگردد اینانند که به [سزای] آنچه کسب کرده اند به هلاکت افتاده اند و به [کیفر] آنکه کفر می ورزیدند شرابی از آب جوشان و عذابی پر درد خواهند داشت (۷۰)

حال آنکه کتابهای آسمانی، دنیا را لهو و لعب میدانند. این دو عرفان دقیقا مخالف و ضد همند. خدا دنیا را لهو و لعب میداند ولی شیطان از طریق پیامبرانش (اشو و شعراء و سایر عرفانهای شیطانی) میگوید که دین لهو و لعب و محدود کننده است.

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۶۴﴾

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می دانستند (۶۴)

فلسفه شیاطین بر این اساس بنیاد نهاده شده است که دین ضد آزادی و لعب و لهو است. (الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا). **اما خدا میفرماید که دین لعب و لهو نیست و بلکه دنیاست که لعب و لهو است. این دو فلسفه دقیقا مخالف هم هستند. عرفانهای جدید و عرفانهای قدیم همگی روی این نکته تمرکز کرده اند که دین**

محدود کننده است و لعب و لهو است. در روشی که خدا تعیین کرده است، دنیاست که لهو و لعب است و نه دین؛ اما در عرفانهای شیطانی، دین لهو و لعب است.

۵) عشقه

شهاب الدین سهروردی در توصیف عشق میگوید:

عشق را از عشقه گرفته اند و عشقه آن گیاهی است که در باغ پدید آید در بن درخت؛ او بیخ در زمین سخت کند؛ پس سر برآرد، و خود را در درخت می پیچد و همچنان میرود تا جمله درخت را فرا گیرد و چنانش در شکنجه کشد که نم در میان رگ درخت نماند و هرغذا که بواسطه آب و هوا به درخت میرسد، به تاراج میبرد، تا آنگاه که درخت خشک شود، همچنان است در عالم انسانیت که خلاصه موجودات است.

برخی دیگر از شاعران عرفانهای جادویی گفته اند:

صح عند الناس انی عاشق

غیر ان لم یعلموا عشقی لمن

ترجمه: همه مردم میدانند که من عاشقم، اما با این تفاوت که نمیدانند که عاشق کیستم و عشقم چگونه ست!

شاعر عاشق در بیت بالا راست میگوید که نمیداند عاشق کیست. زیرا نه تنها عشق مبهم است ، بلکه معشوق هم مبهم است و در هاله ای از ابهام است. برخلاف این فیلسوفان و عرفا که فکر میکردند عاشق خدایند، بلکه آنها با شیطان وحدت وجود پیدا کرده بودند و در واقع خودشان در یک شیطان وحدت پیدا کرده بودند و به همین خاطر همیشه وجودشان سرشار از سر در گمی و حیرانی بود و انگار وجودشان سر تاپا شراره آتش بود. آنها در نهایت و سالها خود را به شراره آتش، دریای خروشان، شعله آتش، لهیب آتش، و ... تشبیه میکردند و این گونه ناخواسته ثابت میکردند که در آغوش یک شیطان سرکش افتاده اند؛ هر چند بعضی از آنان خبر نداشتند و فریب خورده بودند.

بیشتر این عرفا دنبال یک انسان خدا گونه بودند. آنها معتقد بودند که انسان میتواند تا مقام خدایی بالا رود! خود حلاج وقتی میگفت انا الحق؛ گاها اعتراف میکرد که نمیداند خود او این جمله را میگوید یا دلش یا روحش؟! یا حتی حلاج میگفت که او دیگر تسلیم نیرو و قدرت برتر شده است و از خود بیگانه شده است. این جملات که ناخواسته به نوعی اعتراف هم هست، ثابت میکند که در وحدت وجود افراد کنترلشان را از دست میدهند و از آنجا به بعد شیطان قضایا را کنترل میکند.

وقتی خود حلاج میگفت که او دیگر تسلیم نیرو و قدرت برتر شده است و از خود بیگانه شده است. نشان از آن دارد که حلاج به درجه ای رسیده بود که خود را فراموش کرده بود و در نتیجه از خود بیگانه شده بود.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۱۹﴾
و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد آنان همان نافرمانانند (۱۹)

هدف عرفانهای جادویی، اعم از عشق و وحدت وجود و حلول و ... این است که تسلیم نیرو و قدرت بیگانه شوند. قدرت بیگانه در اینجا همان شیطان است.

۶) فمینیسم

آنچه که از آیات قرآن نتیجه گرفته میشود، این است که خدا هر فردی را در بهترین موقعیتش خلق کرده است.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿۴﴾
[که] براستی انسان را در نیکوترین حالت آفریدیم (۴)

یعنی اگر فردی مشکل جسمی دارد، و یا در یک خانواده فقیر بدنیا آمده است ؛ خدا به او لطف کرده است؛ زیرا این موقعیت برای او بهترین حالت است تا نفس خود را نجات دهد. اگر خدا کسی را زن آفریده و دیگری را مَرد؛ جنسیت او دقیقا بهترین

حالت برای برگشت به سمت خدا بوده است. زیرا آزمایش زنان و مردان با هم دیگر خیلی متفاوت است. شاید تجسس، غیبت، تمسخر، عیبجوئی، خیانت جزو مهمترین آزمایشهای اکثر زنان باشد ولی رشوه، ربا ، مال حرام خوردن، ظلم و ... هم جزو مهمترین آزمایشهای اکثر مردان می باشد. خدای مهربان با توجه به ماهیت و نقطه قوتها و ضعفهای یک نفس، آنان را به شکل و حالت زن و یا مرد وارد این دنیای فانی میکند تا آزمایش شوند. کسانی که به مرد بودن و یا زن بودن خود راضی نیستند؛ به نوعی میخواهند حسن نیت خود را نسبت به خدا زیر سوال ببرند. یکی از اهداف شیطان، از بین بردن حسن نیت نسبت به خداست و شک کردن در خلقت اوست.

یکی از نمادهای شیطان در کشورهای غربی، یک مجسمه با سر بز و پیکر انسان است .این مجسمه ریش دارد ولی در عین حال بعضی خصوصیات زنانه هم دارد. شیطان به این طریق میخواهد فرقی بین زن و مرد نباشد و هویت زن و مرد را با هم مخلوط کند. جنبشهای فمنیستی از قربانیهای این فلسفه ها هستند.

این نوع تفکر که زن و یا مرد ، توانایی های خدا دادی خویش را نادیده گرفته و دنبال یکی شدن با جنس مخالف باشند. همین حس یکی شدن (همان وحدت وجود ولی اینبار با جنس مخالف) ، موجب به هم ریختگی هورمونهای زنانه و یا مردانه شده و بیماریهای فراوانی به افراد روی می آورند. معمولا زنان بیشتر از مردان قربانی این نوع تفکرات فمنیستی هستند و به همین جهت، بیماریهای هورمونی و زنانه در میان زنان خیلی زیاد شده است. خدای مهربان از نظر شرایط بدنی، زن و مرد را مثل هم

نیافریده است و از این نظر یکی نیستند. به همین خاطر خدای مهربان و حکیم در قرآن می فرماید که مذکر و مونث مثل هم نیستند (لیس الذکر کالانثی).

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿۳۶﴾

پس چون فرزندش را بزاد گفت پروردگارا من دختر زاده ام و خدا به آنچه او زایید داناتر بود و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می دهم (۳۶)

جالب است که خدا می فرماید مذکر مثل مونث نیست (لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى). آن قادر متعال نمی فرماید که لَيْسَ الرجل كَالْأمراه. یعنی زن و مرد از نظر فیزیولوژی بدنشان، (مونث و مذکر) با هم متفاوتند و همین تفاوت، توانایی های مختلفی به آنها داده است. اگر زن و یا مردی این تفاوتها را در نظر نگرفته و در خیال تداخل و وحدت وجود با توانایی های جنس مخالف باشد، هورمونهای بدن خویش را به هم ریخته و خود را دچار بیماری و مریضی میکند و تعادل روانی خود را به هم می ریزد. زنان با ایجاد این توهمات در خود، بیماریهای زنانه را برای خود درست میکنند. زیرا شرایط فیزیولوژی آنها برای روحیه و روان مونث خلق شده است و با آن شرایط فقط سازگار است.

مریم یکی از زنانی بوده است که خدا از او به عنوان زن نمونه در قرآن ذکر فرموده است . با آنکه مریم سالها در معبد تربیت شده بود و عبادت میکرد، اما هیچوقت نزد خدا شکایت نکرد که چرا او یک پیامبر نشده است و اما پسرش یک پیامبر است.

رضایت به جنسی که خدا برای ما در نظر گرفته است، از عوامل رشد نفس ماست. عدم رضایت به جنس خود، باعث میشود که خانواده ها به هم ریزند و زن و مرد در کارهای مربوط به هم دخالت کنند و به یک دیکتاتور کوچک در مقابل هم تبدیل شوند.